

یک انسان هم مهم است.

لقا 15؛ 32-1



1در این هنگام باجگیران و خطاکاران ازدحام کرده بودند تا به سخنان او گوش دهند. 2فریسیان و علما غرولندکنان گفتند: «این مرد اشخاص بی‌سروپا را با خوشرویی می‌پذیرد و با آنان غذا می‌خورد.» 3به این جهت عیسی مثلی آورد و گفت: 4«فرض کنید یکی از شما صد گوسفند داشته باشد و یکی از آنها را گم کند، آیا نود و نه تای دیگر را در چراگاه نمی‌گذارد و به دنبال آن گمشده نمی‌رود تا آن را پیدا کند؟ 5و وقتی آن را پیدا کرد با خوشحالی آن را به دوش می‌گیرد 6و به خانه می‌رود و همه دوستان و همسایگان را جمع می‌کند و می‌گوید: 'با من شادی کنید، گوسفند گمشده خود را پیدا کرده‌ام.' 7بدانید که به همان طریق برای یک گناهکار که توبه می‌کند در آسمان بیشتر شادی و سرور خواهد بود تا برای نود و نه شخص پرهیزکار که نیازی به توبه ندارند. 8«و یا فرض کنید زنی ده سکه نقره داشته باشد و یکی را گم کند آیا چراغی روشن نمی‌کند و خانه را جارو نمی‌نماید و در هر گوشه به دنبال آن نمی‌گردد تا آن را پیدا کند؟ 9و وقتی پیدا کرد همه دوستان و همسایگان خود را جمع می‌کند و می‌گوید: 'با من شادی کنید، سکه‌ای را که گم کرده بودم، پیدا کردم.' 10به همان طریق بدانید که برای یک گناهکار که توبه می‌کند در میان فرشتگان خدا، شادی و سرور خواهد بود.»

11باز فرمود: «مردی بود که دو پسر داشت. 12پسر کوچکتر به پدر گفت: 'پدر، سهم مرا از دارایی خودت به من بده.' پس پدر دارایی خود را بین آن دو تقسیم کرد. 13چند روز بعد پسر کوچک تمام سهم خود را به پول نقد تبدیل کرد و رهسپار سرزمین دوردستی شد و در آنجا دارایی خود را در عیاشی به باد داد. 14وقتی تمام آن را خرج کرد قحطی سختی در آن سرزمین رخ داد و او سخت دچار تنگدستی شد. 15پس رفت و نوکر یکی از ملاکین آن محل شد. آن شخص او را به مزرعه خود فرستاد تا خوکهایش را بچراند. 16او آرزو داشت شکم خود را با نواله‌هایی که خوکها می‌خورند پُر کند ولی هیچ‌کس به او چیزی نمی‌داد. 17سرانجام به خود آمد و گفت: 'بسیاری از کارگران پدر من نان کافی و حتی اضافی دارند و من در اینجا نزدیک است از گرسنگی تلف شوم. 18من برمی‌خیزم و نزد پدر خود می‌روم و به او می‌گویم: پدر، من نسبت به خدا و نسبت به تو گناه کرده‌ام. 19دیگر لایق آن نیستم که پسر تو خوانده شوم. با من هم مثل یکی از نوکران خود رفتار کن.' 20پس برخاست و رهسپار خانه پدر شد. «هنوز تا خانه فاصله زیادی داشت که پدرش او را دید و دلش به حال او سوخت و به طرف او دوید، دست به گردنش انداخت و به گرمی او را بوسید. 21پسر گفت: 'پدر، من نسبت به خدا و نسبت به تو گناه کرده‌ام. دیگر لایق آن نیستم که پسر تو خوانده شوم.' 22اما پدر به نوکران خود گفت: 'زود بروید. بهترین ردا را بیاورید و به او بپوشانید. انگشتی به انگشتش و کش به پاهایش کنید. 23گوساله پرواری را بیاورید و سر ببرید تا مجلس جشنی برپا کنیم، 24چون این پسر من مرده بود، زنده شده و گمشده بود، پیدا شده است.' به این ترتیب جشن و سرور شروع شد. 25«در این هنگام پسر بزرگتر در مزرعه بود و وقتی بازگشت، همین‌که به خانه نزدیک شد صدای رقص و موسیقی را شنید. 26یکی از نوکران را صدا کرد و پرسید: 'جریان چیست؟' 27نوکر به او گفت: 'برادرت آمده و پدرت چون او را صحیح و سالم باز یافته، گوساله پرواری را کشته است.' 28اما پسر بزرگ قهر کرد و به هیچ‌وجه نمی‌خواست به داخل بیاید پدرش بیرون آمد و به او التماس نمود. 29اما او در جواب پدر گفت: 'تو خوب می‌دانی که من در این چند سال چطور مانند یک غلام به تو خدمت کرده‌ام و هیچ‌وقت از اوامر تو سرپیچی نکرده‌ام و تو حتی یک بُزغاله هم به من ندادی تا با دوستان خود خوش بگذرانم. 30اما حالا که این پسرت پیدا شده، بعد از آنکه همه ثروت تو را با فاحشه‌ها تلف کرده است برای او گوساله پرواری می‌کشی.' 31پدر گفت: 'پسرم، تو همیشه با من هستی و هرچه من دارم مال توست. 32اما ما باید جشن بگیریم و شادی کنیم، زیرا این برادر توست که مرده بود، زنده شده است و گمشده بود، پیدا شده است.'»

در نیمه اول سال 2017 در آلمان تعداد 11000 کودک ناپدید شده اند. یعنی 11000 خانواده راجعه بچه هایشان سوال می کنند و دنبال آنها هستند. آنها می پرسند که آیا کودک من فرار کرده است؟ اگر اینگونه باشد پس من یا ما چه کار اشتباهی انجام داده ام یا داده ایم؟ یا برای کودکم اتفاقی بدتری افتاده است؟ خانواده هایی که کودکانشان را از دست داده اند به همین سادگی این موضوع

را رها نمی کنند بلکه آنها هر کاری را انجام می دهند تا کودکشان را پیدا کنند. مثلاً آنها عکس کودکشان را بر روی محصولات شیری ویا روزنامه ها می زنند و یا از هر فردی از فامیل و یا آشنا راجع به کودکشان می پرسند و در همه جا به کودکشان اعلام می کنند که اگر هر گونه کار اشتباهی کرده باشی باز هم می توانی باز گردی چراکه ما فقط تو را می خواهیم. حال چرا این خانواده ها اینگونه عمل می کنند؟ زیرا ان کودک برای آنها بسیار مهم می باشد. خیلی از خانواده ها می خواهند حتی تمام دارایی های خودشان را بدهند تا بتوانند یک بار دیگر فرزندشان را ببینند. زیرا برای آنها کودکشان مهم تر از هر چیز دیگرشان است. خطبه این یکشنبه ما نیز درباره بچه های گم شده می باشد. عیسی در همه مثال ها خودش این را می گوید که چه بر سر کودکان گم شده خداوند می آید. و با آنها به ما می گوید که کودکان گم شده چقدر مهم هستند. و خداوند از هر فرصتی استفاده می کند تا این کودک گم شده را بیابد. بله خداوند کارهای زیادتری را نسبت به خانواده های زمینی انجام می دهد. خداوند تمام قدرت و توانایی های خودش را به اجرا می گذارد تا بتواند ان کودک گم شده را دوباره بیابد و او سعی می کند که کلامش در تمام نقاط دنیا شنیده شود. او سعی دارد چه کودکان گم شده و چه کودکان جدید را از تمام نقاط جهان جمع اوری کند. و ما از این کار خدا این را می آموزیم که کودکان گم شده برای خداوند و عیسی مهم هستند. وقتی که عیسی داستانهای مربوط به پسر گمشده و یا گوسفند گم شده را می گوید منظور او این است که آنها رها نشده اند. و عیسی می خواهد بدین صورت با انسان هایی که کودکان خدا هستند سخن بگوید. و عیسی منظورش مسیحیان امروزی می باشد. و کودکان گم شده امروزی نیز را می توان افراد غیر مسیحی نامید. و چیزی که عیسی می خواهد که به ما بگوید این است که این غیر مسیحیان بسیار مهم هستند. من امروز یک پیشنهاد دارم و میل دارم که امروز ما این کلمه غیر مسیحی را از بین ببریم. زیرا این یک معنی بسیار منفی دارد و این با کلام خدا که درباره کودکان گم شده می باشد تناقض دارد. زیرا این غیر مسیحی ها هم برای خدای ما نیز مهم می باشند. زیرا این کلمه می تواند برای خیلی ها این اشتباه را رقم بزند که عیسی با غیر مسیحی ها کاری دیگر ندارد. ولی اینها همه اشتباه هستند و با مثال های عیسی همخوانی ندارد زیرا این گوسفندان گمشده و غیر مسیحی ها از هر چیز دیگری برای عیسی مهمتر هستند.

بجای کلمه غیر مسیحی می توان از کلمه VIP'S استفاده کرد. و این به معنی " یک شخص مهم " می باشد. در چشم های عیسی این افراد VIP'S هستند ولی ما باید این افراد را نباید فقط به این نام بخوانیم بلکه با آنها نیز باید اینگونه رفتار کنیم. پس باید فرش قرمز را برای این گونه افراد پهن کنیم و هر جا که امکان داشت با آنها به خوبی رفتار کنیم. و آنها برای ما یک فرد بسیار مهم هستند. ولی ما مسیحیان معمولاً در این جا بسیار اشتباه می کنیم. اگر ما با یکی از این افراد غیر مسیحی برخورد کنیم و یا آشنا شویم سر خودمان را به علامت متأسف بودن تکان می دهیم و آنها را ادم های کم ارزش ارزیابی می کنیم. و احساس خوبی نسبت به آنها پیدا نمی کنیم. آیا تو دوست داری که افرادی تو را به جایی دعوت کنند و تو را نادان و کم ارزش بپندارند؟ طبق مثالی که عیسی در لقا 15 می زند معلوم می شود که هدف از عنوان کردن گوسفندان و فرزندان گمشده یک چیز بوده است و ان هم این است که آنها گمراه شده اند. در برنامه پدر اسمانی ما این نوشته شده است که هر کاری که افراد به اشتباه انجام داده اند و یا دلایلی که انسان ها به خاطر ان به گمراهی کشیده شده اند ، همه اینها چیزهای مهمی نمی باشند و فقط یک چیز در میان است و ان هم این است که آنها گم شده اند. و اگر این گونه باشد ما باید فکرهای بد را از سرمان خالی بکنیم. تا ان افراد گم شده و غیر مهم دوباره مهم بشوند. تا ما فقط به کلیسا و خودمان دیگر فکر نکنیم بلکه به آنها و به آینده مهم آنها فکر کنیم. و این داستان به ما این را نشان می دهد که خدای اسمانی ما چقدر برای او تعداد گله هایش مهم است. و چگونه او گله خود را رها می کند تا یک گوسفند گم شده خودش را بیابد. و امروزه هم برای ما این مهم نیست که کلیسا دوباره پول زیادی بدست آورده است. بله این مهم است که کلیسا برای زنده ماندن خودش به پول نیاز داشته باشد. و برای همین هم همیشه در اینباره در هیئت مدیره و جلسات دیگر نیز سخن گفته می شود. و این امر هم بسیار مهم است. ولی اگر موضوع بر سر فرزندان گمشده خدا باشد ، این پول نمی تواند نقش بزرگی را ایفا کند. اگر زمانی که پسر گمشده شخصی به خانه برگردد پدر او این را نمی گوید که بالاخره توانستم با پول های خودم این پسر را برگردانم. نخیر او فقط برای این برگشته است که او الان خوشحال می باشد. و پول او هیچ نقشی در این میان نداشته است.

عیسی می تواند همچنین در نکته ای دیگر که از فریبیان انتقاد می کند به ما چیزی بیاموزد. ولی سوال اینجا است که چه کسی فرزند گم شده می تواند باشد؟ این را می توان ادم در مثال پسر گمشده به واضح دریابد. ان جایی که ان پسر به خانه بر می گردد این روشن می شود که چه کسی گمراه شده بود و او خودش این را فهمیده بود که چه کار اشتباهی را مرتکب شده است. و او به گناهان خود واقف شده بود. و برای همه نیز این مثال صدق می کند و هر کس این را می داند که چه گناهی را انجام داده است و باید نیز به سوی خدا باز گردد. و دیگر افراد نمی توانند بگویند که آنها بدون گناه هستند. این اندازه گناه کار بودن ما برای همه به یک اندازه می باشد و کسی نمی تواند بگوید که از کس دیگری بهتر می باشد. و این فقط عیسی می باشد که می تواند درباره افراد گمشده و گمراه قضاوت کند. ولی او این کار را نمی کند و راه دیگری را پیش می گیرد. او فقط همه را دوست می دارد بدون هیچ اما و آگری. ولی حالا ان افرادی که حق خودشان را بیشتر می دانند چه جبهه ای در اینباره می گیرند؟ منظور من درباره ان برادری است که در خانه مانده بود. او می توانست این را ثابت کند که او از ان برادر دیگرش بیشتر تلاش کرده است. و حق بیشتری نسبت به او دارد. ولی او در اینجا یک کار اشتباهی می کند. او فقط بر توانایی ها و حقوق خودش اعتماد کرده است. حتی اینها را با کارهایی که پدرش انجام داده است مقایسه می کند. و او با این کار بر محبت پدرش صدمه وارد می کند. و او با این مقایسه کردن بر خانواده خودش یک صدمه دیگری را وارد می کند. و او با این کار هایش خودش به یک گوسفند گمشده تبدیل می شود.

و خداوند نیز دنبال همچنین انسان هایی نیز می گردد و از هیچ کاری دریغ نمی کند. او کسانی را جستجو می کند که در فکر خودشان ، حق خودشان را بالا می پندارند. و دنبال کسانی می گردد که با خاک یکسان شده اند. عیسی هیچ فرقی مابین آنها نمی

گذارد و هردو آنها را جستجو می کند. و او اینکار را با هر انسانی انجام می دهد. عیسی گوسفند خودش را پیدا خواهد کرد و او خودش را جایی که کسی صدمه دیده است قرار می دهد و به او آب و غذا می دهد. و همچنین ما هر روز چیزهای جدیدی را تجربه می کنیم. جایی که ما یکشنبه ها با دریافت نان و شراب گناهان خودمان را مورد بخشش قرار می دهیم. و هر کس نیز این بخشش را نیاز دارد زیرا هر کس در این مدت کوتاه گمراه شده است.

حتی امروز نیز خدا دنبال تو می باشد اگر تو او را هم شناسی و یا تو او را رد کرده باشی و یا فراموش کرده باشی باز هم تو یک گوسفند او می باشی. اگر تو امروز این خطبه را می شنوی یک نشانه ای است که خدا دنبال تو می گردد. خدا دنبال تو می گردد و تو را پیدا می کند و الان نیز تو را پیدا کرده است. و عیسی فقط این را می گوید: به پیش من بیا. و او چیز دیگری را نمی گوید جز اینکه به سوی من بیا. تو می توانی خودت را یک گوسفند گم شده تجسم کنی که توسط چوپان پیدا شده باشی. و این را بگویی: خبلی ممنون که این همه راه را پشت سر من امدی. الان می توانی دوباره برگردی، این کار اصلا نیازی نبود... ولی این می تواند یک شوخی باشد و یک سیلی محکمی بر صورت چوپان. ولی امروز صبح این را تو باید بدانی که تو توسط خداوند پیدا خواهی شد. و او ما را پیدا خواهد کرد و چقدر زیبا است اگر ما این را بدانیم که او ما را یافته است. و این دلیلی است که ما امروز ان را جشن می گیریم. و این کار را ما امروز انجام می دهیم.

بله ای عیسی تو امروز من را پیدا کردی و من می خواهم در نزد تو بمانم. و تمام عمرم را و بخاطر همین موضوع من در تو زندگی می کنم.

شنیدن کلام عیسی و ماندن در کنار او از مهمترین کارهای ما در این دنیا می باشد. حتی اگر تو زمانی دچار شک و یا ناامیدی و یا ضعف شده باشی باز هم باید این کار را انجام بدهی. فقط موضوع سر یک چیز می باشد " بیا " بیا" و این را ما می خواهیم امروز در کلیسای خودمان عنوان کنیم. و دیگر نیازی نیست ما کار دیگری بکنیم. و این کلمه بیا برای همه صدق میکند و همه ما در نزد خداوند جایگاه VIP'S داریم. و همه ما با شادی فراوان در اغوش او آرام خواهیم گرفت. و به ما میگوید " بیا"

آمین